از کربلا تا جُلجُتا

سوسن شریعتی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۱۴

تعداد صفحه : ۵

آخرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تحریر : ۱۳۸۶

www.shandel.org

موضوع : نگاهی به قرائت‌های زمان مَندِ ما از امام حسین

ما دست از سرِ اسطوره‌ها بر نمی‌داریم. شاید برای این است که سایهٔ آنها همچنان بر سرِ ما است . با ما می‌آیند تا ما را بردارند و با خود ببرند به جایی که مثلِ اینجا نیست، دست در دستِ کسی یا کسانی که شبیه ما نیستند. در این همراهی، ما از بودنِ خود به شک می‌افتیم و هوسِ شبیهِ آنها شدن بر دلِ‌مان می‌نشیند. شکل گیریِ حسرتی و سَر زدنِ آرزویی و آنگاه اقدامی. این را جامعه شناسان هم می‌گویند. آنها بر آنند که برای "مطالعهٔ حرکت‌های اجتماعی در جوامعِ سنتی باید دلایل و کاربردها را از خِلالِ یک واسط فهمید : انسان. انسانی که اگرچه تحتِ فشارِ اَمرِ اجتماعی است، اما این فشارها را از خِلالِ ذهنیتِ خودش، که ذهنیتی است مذهبی دریافت می‌کند. ذهنیتی فَعال که در فهمِ اَمرِ اجتماعی دخالت کرده و آن را بر انگارهٔ ذهنِ خود در می‌آورد. امرِ مذهبی فقط یک تمثیل (متافور) نیست بلکه دیالکتیزاسیونِ اَمرِ اجتماعی است."[1] به عبارتی، این ذهنیتِ فعال ـ و نه مُنفَعِل ـ از خِلالِ تَمثیلات و اسطوره‌های مذهبی، به خود، به امروزِ خود و نسبت‌اش با دیگران ـ از همسایه تا قدرت ـ نگاه می‌کند و عمل می‌کند. از این رو قرار است در این سَفر با آنها ـ اسطوره‌ها ـ، وقتی که برگشت، شبیهِ آنها برگردد، شبیهِ آنها رفتار کند، در همین جا و هم‌اکنون. رفت و برگشت. در این هَمدستی اما، اتفاقِ دیگری هم می‌افتد : او آنها را شبیهِ خود می‌کند.

در این قرن‌ها و در همین چهار دههٔ اخیر، ما با واقعهٔ عاشورا و اسطورهٔ حسین چه کرده‌ایم و چه می‌کنیم :

هر وقت غَمباد گرفته‌ایم، دلِ‌مان از روزگار پُر بوده، دلِ‌مان بر مَظلومیتِ خودمان سوخته، دوست داریم زار بزنیم، حسینِ شجاع، جَسور، مردِ میدان را تبدیل می‌کنیم به اُسوهٔ مَظلومیت.(دین داریِ عَوام)

هر وقت دلِ‌مان برای جِسارت، رو در روی قدرت قرار گرفتن، تجربهٔ لَختی قهرمانی و ایستادگی تنگ می‌شود، او می‌شود سَمُبلِ جهاد و شهادت. تن به تن و رو در روی مرگ.(تزِ شریعتی)

وقتی قدرتِ حاکم را نشان رفته‌ایم و تدارکِ تصاحب و کسبِ آن را دیده‌ایم، حسین می‌شود همان کسی که به جنگِ حاکمیت رفت تا آن را سَرنگون کند و از همین رو ـ و نه به قصدِ کشته شدن ـ سلاح بر گرفت و خیانتِ این و آن و... محاسباتِ سیاسیِ او و یارانش را بر هم ریخت. (تزِ نَجف آبادی)

وقتی بیزار می‌شویم از جنگ و دعوا و خشونت، او را یک بی‌اعتنا به مرگ، مردِ اخلاق و...

و اما امروز :

ما با حسین بن علی چه کنیم؟ با عاشورا ـ حماسه یا تراژدی ـ چه کنیم؟ اگر قرار است فقط بر مَظلومیتِ او نگرییم، اگر پس از دهه‌ها باز اندیشیِ این اسطوره و تاکید بر ضرورتِ شناخت و نه گریه، قرار باشد رسالتِ او را بفهمیم و از او الگو بگیریم و درس بیاموزیم؟ عاشورا، جنگِ قدرت بود؟ ما به این نوع جنگ‌ها مَشکوک‌ایم . قهرمانی بود؟ می‌گویند عصرِ قهرمان بازی به سَر آمده. نزاعِ کفر و دین بود و یا حق و باطل؟ نزاعِ کفر و دین را نمی‌شود مسلحانه حل کرد. حق و باطل را هم تا بشود باید با دیپلماسی به سرانجام رساند. پس ما با آن قهرمانِ مُسَلحِ جان بر کفِ بی‌مُماشات چه کنیم؟ آن سازش ناپذیرِ تنها که یک تَنه به مَصافِ مرگ رفت؟ باز دوباره بِگرییم بر عَظمتِ او و بر حقارتِ خودمان؟ اگر قرار باشد او فقط دیگر قهرمان نباشد، فقط دیگر سیاست مدار و اهلِ میدانِ سرنوشت نباشد، مُجاهدِ مُسلح در جنگ با سپاهِ کفر نباشد، چه می‌تواند باشد که ما را در امروزِ مان کمک برساند؟

یک راه می‌ماند : "حسین رفت که گناهانِ همهٔ مومنان را بِخَرَد به تنهایی. جانِ خود را فِدیه داد".[۲] شَفیعِ مومنان شد. این تفسیر به چه کارِ ما می‌آید؟ به خیلی کارها. وقتی که حسینِ مُسَلّح، قهرمان، مردِ میدانِ قدرت، به ما شبیه نباشد، او را جامهٔ مسیح می‌پوشانیم . او شهید شد، به مَسلَخ رفت تا ما بی‌عذاب به زندگی بر گردیم. ما اُسْوِه‌ها را شبیه آرزوهای خودمان می‌کنیم. انسانِ مدرن سَر زده و درنتیجه باید ایمان ورزیِ دیگری را تجربه کند و از شرِ این عذابِ وجدانِ باستانی خلاص شود و منِ مومنِ مُعذب را با خودم آشتی دهد. تا به این ترتیب لازم نباشد انسانِ مُدعیِ خودبنیادی و اراده و آگاهی، یکسره با احساسِ حقارت و...پیش بیاید. مُدام فکر نکند که قهرمان، تنها ماند و کُشته شد، تو کجا بودِی؟ وقتی از بیعتِ با شَر سر باز زد کجا قایم شدی؟ وقتی فرزندانش را مُثْلِه کردند در بسترِ کدام آرامش خوابیده بودی؟ حسین کُشته شد، جانش را فِدیه داد تا دیگر از این سوالات از من نکنی. در دنیای

مسیحیت، قرائتِ "سنتِ آنسلمی" از گناه و اینکه مسیح، در جُلجُتا، با به صلیب کشیده شدن، همهٔ گناهانِ ما آدم‌های ظَلوم و جَهول را خرید و مِن بَعد انسان باید خود در تدارکِ فلاح باشد، سَرمنشاءِ خیر شد. فهمید که لازم نیست محکوم به حسرت و گناهکاری باشد. با سنت اگوستن که انسان را، فطرتاً گناهکار و محکوم به آن می‌دانست خداحافظی کرد و مومنی جدید، سَرخوش و امیدوار پا به زندگی گذاشت. شاید بازگشت به این قرائتِ قدیمی ـ فهمِ شفاعتی از شهادت ـ (جُلجُتا دانستنِ کربلا) ما را هم برای خلاص شدن از این احساسِ گناه کمک کند تا از این به بعد جُورِ دیگری در تدارکِ رستگاریِ خود باشیم.

اِشکالِ کار در این است که اسطوره‌های مذهبیِ ما تاریخیت هم دارد . در نتیجه تاریخ می‌تواند جلوی این تفسیر و اینگونه تفاسیر بایستد. مثلاً بپرسد : اگر به قصدِ کشته شدن رفته بود چرا با کودکان و خانواده‌اش رفت؟ پرسید : اگر به قصدِ کسبِ قدرت نبود، چرا با کوفیان قرار گذاشته بود و از نیامدنِ آنها یکه خورد؟ اگر... در هر حال پاسخِ ما را تاریخ نخواهد داد. عُلَمای تاریخ می‌گویند که علمِ تاریخ، علمِ شناساییِ مسائل است و نه دادنِ پاسخ(مارک بلوخ). تاریخ علمِ بازسازی گذشته است مُتکی بر امروز. فهمِ امروز است با تکیه بر دیروز (لوسین فور). اصلاً از علمای علمِ تاریخ هم سَند نیاوریم. کِی تاریخ توانسته است در برابرِ اسطوره بایستد. "اسطوره‌ها نمی‌میرند. تنها کاری که از دستِ ما بر می‌آید این است که آنها را بد یا خوب بفهمیم."

دیروز، بر شریعتی درود می‌فرستادیم که حسین را از سمبلِ مَظلومیت که تَرحمِ ما را بر می‌انگیخت تبدیل کرد به مَظهرِ مقاومت، ایستادگی در برابرِ قدرت. کسی که وقتی نتوانست بمیراند، مُرد و امروز یقهٔ او را می‌گیریم که چرا از نهضتِ حُسینی و علی بن حسین، تفسیری خشونت آمیز ارائه داد. شاید پس فردا هم کسانی در آرزوی تکان و حرکت و تغییر، یقهٔ ما را بگیرند که چرا از حسین، مسیح ساختی و از کربلا، جُلجُتا. همهٔ این قرائت‌ها یک قصد دارند : تضمینِ بقای آنها در زندگی. زندگی‌ای که جریان دارد، هر بار به شکلی و به گونه‌ای، و با آرزوها و نومیدی‌هایی.

خوبی اسطوره‌ها در همین است : تَخیلِ ما را زنده نگه می‌دارند. زنده نگه می‌دارند که در این دیالکتیکِ اَمرِ اجتماعی و ذهنیتِ فعالِ آحادِ یک جامعه، دینامیکِ حرکت را تضمین کنند. همین است که نه ما دست از سَرِ آنها بر می‌داریم و نه آنها دست از سَرِ ما.

1. Roger Bastide . Réforme et révolution,Edition anthropos Paris

۲- فرهنگِ عاشورا در عصرِ سِکولار. مندرج در کتابِ عاشورا در گذار به عصرِ سِکولار. مجید محمدی. انتشاراتِ کویر ۱۳۸۳